بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 30 فروردین 1394.

در جلسه قبل یک صحبتی در مورد نحوه برخورد با دو روایت مرسله ابن اذینه یا موثقه فضلاء بحث بود که در موثقه فضلاء سیفا أو سلاحا وارد شده بود در مرسله ابن اذینه سیفا و سلاحا وارد شده بود. عرض می کردم که ما ممکن است بگوییم که سیفا أو سفاحا اجمال هم داشته باشد ما به وسیله سیفا و سلاحا رفع اجمال از آن می کنیم به این بیان که خب این دو روایت عین هم هستند فقط در أو و واو با هم دیگر فرق دارند. خب انگیزه عقلایی وجود ندارد که شخصی بیاید أو را تبدیل به واو کند و امثال اینها. گاهی اوقات دو روایت شبیه هم هستند و انگیزه های عقلایی برای اضافه کردن یک عبارت ولو عبارت کوتاه وجود دارد. مثل آنروایتی که ابی البختری نقل کرده است قیاس بن ابراهیم یا ابی البختری از هر دو این نقل شده است که این روایت معروفی که پیغمبر فرموده است لا سبق الا فی خفّ أو حافر این روایت را برای هارون الرشید عباسی مختلف در نقلیاتش هست به این شکل لا سبق الا فی خف أو حافر أو ریش. می گوید مسابقه در کسانی که خف دار هست حیواناتی که خف دار هستند یا حافر دار هستند که اسب و شتر و اینها هست مجاز هست آن چون مهدی عباسی یا هارون الرشید با کفتر ها بازی می کرد کفتر باز بود اینها برای اینکه اجازه دهد این چیز را أو ریش را هم اضافه کرد روایت را خواند. جایزه خوبی از خلیفه دریافت کرد وقتی داشت می رفت خلیفه گفت اشهد ان هذا قفی کذّاب. شهادت می دهم که این آدم دروغ گویی است. کاملا می فهمیدند که به خاطر مصالح شخصی و دنیایی این احادیث را جعل کرده است. اینها انگیزه است گاهی اوقات یک کلمه واحد اضافه یا کم کنند یا تغییر دهند در چیز های عامه اینها هست گاهی اوقات مثلا یک عبارتی خلفا عبارت های ناجوری گفته اند به پیغمبر توهین کرده اند. در نقلیات که نقل می کنند به جای اینکه آن عبارت را نقل کنند، نقل می کنند و قال کذا و کذا. برای اینکه آن چیز عمدتا حفظ حریم خلفا را کنند. یا گاهی اوقات عبارت یک مقداری زنندگی دارد یک اضافه ای کنند برای اینکه زنددگی هایش کاسته شود. از این جور چیزها وجود دارد ولی بعضی از چیزها هست دو تا روایت هست نقل به معنای هم هستند. یک تفاوت ریزه کاری که هیچ انگیزه از هیچ جهتی به نظر نمی رسد که اینها داشته باشند و به نظر می رسد که آن عبارت معتبر آن یکی را هم اعتبار بخشد و اعتبار بخشیدن آن یکی گاهی اوقات منشأ می شود که این دو نقل با هم دیگر تعارض کنند. چون یک مفاهیم ریزه کاری هایی بین این دو تا وجود دارد که ما نمی توانیم آن عبارت اصلی را به دست بیاوریم که عبارت اصلی کدام بوده است. گاهی اوقات رفع اجمال می کند و ما نحن فیه برای اینکه سیفا أو سلاحا اجمال داشته باشد که تردید از راوی هست یا أو تردیدیه در کلام امام علیه السلام وارد شده است سیفا و سلاحا روشن می کند که نه، در کلام امام علیه السلام هم سیف و هم سلاح هر دو بوده است. حالا به لفظ واو بوده است یا به لفظ أو بوده است را نمی توانیم اثبات کنیم. و عرض کردیم آنها هم خیلی تفاوت ندارد چه أو باشد چه واو باشد مفادشان واحد هست. من حالا به نظرم رسید یک بار دیگر ما بعضی از، می خواهم از یک سبک دیگری کل بحث را جمع بندی کنم بعضی نکاتی که در این بحث من هست با یک نگاه تازه تری به بحث نگاه می کنیم بعضی نکات را هم یک مقداری شاید متفاوت با قبل عرض کنیم.

آن این است که مشهور علما در حبوه چهار چیز قائل هستند. سیف و خاتم و مصحف و ثیاب البدن. خب این چهار تا با هم در هیچ روایتی جمع نشده اند. پس چه طور شده است که فقها به این چهار تا به این شکل فتوا داده اند؟ یک سری چیزهای دیگری هم همراه اینها هست چرا به آنها فتوا نداده اند. اکثر مطالبی که هست را به راحتی قابل توجیه هست که چرا فقها به آنها فتوا نداده اند. حالا درست یا نادرست کار ندارم ولی قابل توجیه هست. وجه عمده آن این است که فقها روایاتی را که در بحث هست که خیلی هایشان جنبه حاصر دارند معارض دیده اند چون معارض دیده اند، آن مقدار هایی که در چند روایت وارد شده است که به علت تکرر ورود در روایات مسلم بوده است را گرفته اند. آنهایی که در بعضی روایات وارد شده است و در بعضی روایات وارد نشده است راکنار گذاشته اند. مثلا کتب فقط در نقل ربعی آن هم بنا بر روایت حماد بن عیسی وارد شده است. ولی در نقل ربعی بنا بر روایت ابن ابی عمیر وارد نشده است در سایر روایات هم نیست. راحله فقط در نقل روایت حماد عن ربعی آن هم بنا بر نقل کافی و تهذیب نه فقیه خب طبیعتا اینها قابل اعتماد نبوده است. درع، آن در نقل روایت ربعی که ابن ابی عمیر نقل کرده است و همچنین روایت حریز ولی خود همان روایت ربعی در یک نقل دیگرش درع ندارد بنابراین در واقع روایت ربعی خودش مختلف است فقط می ماند یک روایت حریز. هم چنین چیزهای دیگر اینها همه قابل توجیه هست که چرا فقها این ها را به آن فتوا نداده اند. تنها چیزی که من نتوانستم توجیه درستی برایش بکنم رحل است. رحل، و ثیاب عین هم هستند از جهت روایات. یعنی تمام روایاتی که ثیاب یا کسوه دارد رحل هم دارد. اینها اندازه هم هستند یعنی کسوه در روایت ربعی بنا بر نقل حماد در روایت شعیب عقرقوفی در روایت ابی بصیر در روایت سماعه. در همه این روایت ها یا کسوه یا ثیاب الجلد وارد شده است به علاوه رحل. رحل را نفهمیدم چرا فقها در چیزشان نیاورده اند. ان قلت که شاید اینها رحل را به معنای رحل قرآن فهمیده اند و رحل قرآن را به همان مصحف اکتفا کرده اند برای رحل قرآن. قلت که به نظر می رسد که هیچ وقت رحلی که به شخص اضافه می شود مراد رحل قرآن نیست. رحل یعنی آن چیزی که شخص روی آن می نشیند. رحل ارتحال به معنی نزول و پایین آمدن است. رحل قران هم رحل شخص نیست رحل قرآن است. کأنه قران را تشبیه یک سواری کرده اند که بر این نشسته است. رحل به معنای محل قرار گرفتن قرآن. رحل به معنای محل قرار گرفتن شیء است بنابراین هیچ وقت به رحل قرآن رحل من نمی گویند رحل قرآن من است. بنابراین رحل به معنای رحل میت به معنای محل قرار گرفتن خود میت هست که همان جایی است که بر شتر می خواهد سوار شود یا اسب که می خواسته سوار شود بر آن سوار می شود. و این معنا هیچ ارتباطی با مصحف و اینها ندارد به هر حال من نفهمیدم چرا رحل را فقها ذکر نکرده اند. به نرم سهو باید کرده باشند. یعنی ابتدائا فقهایی مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و اینها، این رحل را نیاورده اند بعضی ها هم دیگر یک مقداری تبعیت کرده اند از آن فقهای قبلی در اینکه رحل را نیاورده باشند. چیزهای دیگرش به راحتی قابل توجیه است. البته این سهو غریب نیست ها خود همین آقایان آن را عرض کردم مثلا شیخ طوسی در خلاف به یک شکل دارد در سید مرتضی مثلا تعبیر که می کند به یک شکل دیگر دارد. آن را قبلا اشاره کردم.

اما توجیهی که می کردیم که رحل را با ثیاب یکی بگیریم به نظر می رسد که آن توجیه ناتمامی است توجیه درستی نیست. به هر حال خیلی چیز غریبی است که ما رحل را ثیاب را یک معنایی بگیریم که رحل را هم شامل شود. به خصوص با توجه به اینکه در تمام روایت ها هم رحل ذکر شده است هم ثیاب. هیچ روایتی نداریم ثیاب تنها ذکر شده باشد. اگر ثیاب مفهومش یک مفهومی است که رحل را هم در بر بگیرد چرا هیچ جا ثیاب تنها از رحل ذکر نشده است. تمام روایت هایی که رحل دارد ثیاب هم دارد رویت هایی که ثیاب دارد رحل هم دارد. ثیاب و رحل چیز هم هستند و در همه روایات با هم آمده اند. این معنایش این است که یکی از آنها مغنی از دیگری نیست. این خیلی به نظر می رسد که آن تقریب قریبی باشد که ما بخواهیم رحل را یک مفهومی بگیریم که ثیاب را هم شامل شود. علی ای تقدیر اینکه عرض کردم قالب فقها ثیاب بدنه خاتمه سیفه و مصحفه آورده اند ولی بعضی ها مثلا ثیاب را نیاورده اند. اعلام مفید، انتصار، رسائل مرتضی غنیه النزوع، جواهر الفرائض اینها را من فکر می کنم که عمدتا از باب اشتباهی باید رخ داده باشد که این سیف و خاتم و مصحف. چون ثیاب نکته ای ندارد که اختصاص بدهند به این سه تا. مقداری که روایاتی که ثیاب هست چهار پنج تا روایت هست همان مقدار هم روایت های، مثلا خاتم و مصحف دو تا روایت دارد ولی ثیاب چهار تا روایت دارد. ثیاب از جهت روایت داشتنش حتی بیشتر از انها هم هست. مثلا در خلاف شیخ طوسی ثیاب جلد المیت، سیف و مصحف را آورده است و خاتم را نیاورده است. از قلمش باید افتاده باشد. به هر حال به نظر می رسد که یا به هر حال چون رحل یک چیز نادر تری بوده است اکتفا کرده اند به آن چیزهای معروف تری که همه افراد دارند یا نمی دانم به هر حال چرا رحل را نیاورده اند خیلی برای من روشن نشد. عمدتا بحث را منهای اینکه فقها چه جوری برخورد کرده اند دنبال کنیم. چون عرض کردم فقها به نظر نمی رسد که از این روایات اعراض کرده باشند. اینها جمع عرفی کرده اند. اینها به نظر می رسد که، جمع عرفی به این معنا روایتی را معارض مثلا دیده اند به دلیل معارضه دیدن آناختصاصات با ظن را رد کرده اند. اگر کسی بین اینها جمع عرفی قائل شد و گفت که اینها قابل جمع هستند، نمی شود از باب اینکه یک مشکل سندی در روایات دیدند این نیست که فتوا نداده اند. ما در واقع به نظرم رسید که شاید این جوری روایت رادسته بندی کنیم بهتر باشد. ما در واقع سه دسته روایات داریم. یک دسته روایاتی که خاتم و مصحف در آن هست که روایت ربعی هست بنا بر هر دو روایت آن هم بنا بر نقل حماد هم بنا بر نقل ابن ابی عمیر. روایت حریز اینها روایتی هستند که هم خاتم دارند هم مصحف دارند. این در طایفه اول. طایفه دوم روایت هایی که خاتم و مصحف ندارند. البته این دو دسته مراد روایت های حاصره است. روایت های حاصره ای که خاتم و مصحف دارند و روایت های حاصره ای که خاتم و مصحف ندارند که عبارت باشد از روایت شعیب عقرقوفی، ابی بصیر و سماعه. خب و روایت های غیر حاصره این سه دسته را اگر با هم دیگر به این سبک دنبال کنیم شاید بهتر باشد. اینجا یک سری بحث تعارضات خود این روایات هر طایفه روایت های مربوط به آن طایفه تعارض درونی که هر طایفه دارند مورد بحث است یکی تعارضاتی که این طایفه ها با هم دارند را چه جوری حل کنیم. روایت های حاصره با روایت های غیر حاصره که خب تعارض ندارند آن هیچی. آن دو دسته روایت های حاصره عمدتا این هست که چجوری تعارض آنها را حل کنیم. به نظر می رسد که روایت هایی که مصحف و خاتم را ندارند مقسم آن متاع البیت است که در دو تا از این سه روایت هم وارد شده است. به نظر می رسد که این سوال در مورد متاع البیت بوده است و متاع البیت یعنی امور مادی. امور مثل قرآن و خات و انگشتر و اینها اولا متاع البیت نیست یعنی آن چیزی که وابسته به اتاق باید باشد نیست. اینها چیزهایی هست که همراه خود شخص برده می شده است مسجد و آن و بنابراین به نظر می رسد که مقسم در روایت هایی که خاتم ومصحف را نیاورده اند با روایت هایی که خاتم و مصحف را آورده اند فرق دارد بنابراین اینها قابل جمع هستند مشکلی بین آنها نیست. اما روایت هایی که خاتم و مصحف را آورده اند. خود آن روایت ها در اشتمال بر چیزهای دیگر یک تعارضاتی دارند. مثلا روایت ربعی بنابر نقل حماد کتب را دارد ولی بنا بر نقل ابن ابی عمیر به جای کتب درع دارد روایت حریز هم همین جور است که کتب ندارد و درع دارد. اینها را با هم دیگر چه جوری جمع کنیم به نظر می رسد که اینها متعارض هستند و جمع ندارند. اینها زور زدن های بیجا است که آدم بخواهد اینها را یک جوری بخواهد با هم دیگر جمع کند. اینها قابل جمع نیستند و معارض هستندو باید دید که قواعد تعارض اقتضا می کند که ما چه جوری مشی کنیم. به نظر می رسد که اینجا از مرجحات تنها مرجحی که بشود به آن تمسک کرد بحث ترجیح قطعی الصدور بر غیر قطعی الصدور است. توضیح و ذلک اینکه حالا یک سری مرجحاتی ما داریم مرجحی که با کتاب کدامشان موافق است خب این جور مرجحات که نیست. مخالف عامه که هر دو مخالف عامه هستند نمی دانم شهرت هیچ کدامشان یک شهرت خاصی در موردشان ندارد. چون هر کدامشان از جهتی غیر مشهور هستند یکی از آنها کتب دارد که به مشهورش فتوا نمیدهند یکی درع دارد که چیز به آن فتوا نمی دهند. این است که قابل جمع بین اینها از جهت شهرت نیست. علاوه بر اینکه از جهت اوصاف راوی هم هیچ ترجیح خاصی بین اینها وجود ندارد. علاوه بر اینکه کبرویا به نظر ما نه شهرت جزو مرجحات است نه اوصاف راوی. نه شهرت فتوایی نه شهرت روایی هیچ کدامشان مرجح نیستند. بله شهرت روایی از این جهتی که مقدمه هست برای قطع به صدور مرجح است. ما اولین مرجح را ترجیح قطعی الصدور بر ظنی الصدور می دانیم. همان مطلبی که مرحوم آقای خوئی از ادله دیگر به ان قائل است. ایشان مخالف سنت را مخالف با سنت قطعی الصدور می داند. روایاتی که میگوید ما خالف السنه را شما طرح کنید ایشان قائل است که مراد از سنت، سنت قطعی الصدور است که ما آن روایات را دلیل نمی دانیم میگوییم آن سنت قطعی من جمیع الجهات است نه خصوص قطعی الصدور. ولی به قرائنی آن روایت عمر بن حنزله که در آن می گوید مجمل علیه لا ریب فیه و شاذ نادر را کنار بگذارید مجمع علیه را اخذ کنید حالا بحثش را آنجا در جای خودش کرده ایم که مراد از لا ریب فیه یعنی لا ریب فی صدوره. شاذ نادر یعنی در صدور آن ریب هست. حالا که چنین هست به نظر می رسد که روایت حماد بن عیسی از ربعی قطعی الصدور است. یعنی تمام قطعات آن قطعی الصدور است. یکی یکی توضیح می دهم. آن تکه هایی که یک مقداری از آن مشترک هست خاتم و مصحف و اینها که هیچی. محل تعارضشان چه هست؟ یکی راحله است که راحله خودش ثابت نیست که اصلا در این روایت وجود داشته باشد. آن هیچی. راحله را کنار می گذاریم می ماند رحل. رحل در روایت های متعدد هست هم در روایت شعیب عقرقوفی هست روایت ابی بصیر هست و روایت سماعه و با این روایت می شود چهار روایت و اینها قعطی الصدور می آورد. کتب مؤید به آن دو روایتی هست که در مورد داستان کنز لهما در کنز لهما آن می گوید که ورقه علم بود و این ورقه علم مال فرزند اکبر اولاد بود. آنها هم مجموعا می شود گفت که قطع آور است یا لا اقل اطمینان بخش است. می ماند کسوه. کسوه هم علاوه بر، مثل رحل است در روایت های دیگر هم وارد شده است. یعنی تمام قطعاتی که در روایت حماد بن عیسی از ربعی وارد شده است تمام قطعات آن مکرر در روایات وارد شده است اختصاصی نیست. به خلاف درع. درع که در روایت حریز وارد شده است فقط در روایت حریز هست و یک نقل از دو نقل روایت ربعی. و این مقدار ها کافی نیست برای قطع به صدور آن. این است که به نظر می رسد که روایت حماد بن عیسی از ربعی مهم ترین روایت بحث ما است که آن باید محور بحث های ما قرار گیرد. این است که بنابراین به کتب هم با توجه به این باید جزو چیزها قرارش داد و رحل را هم که عرض کردم رحل خیلی روشن است. حالا کتب را فقط در همین روایت ربعی وارد شده است آن دو روایت ها عنوان کتب نیست به عنوان آن ورقه علم هست و امثال اینها که آن خودش از ان خصوصیت فهمیده نمی شود که آن ورقه به اعتبار این است که علمی در آن وجود دارد و کتاب هم به اعتبار اینکه علمی در آن وجود دارد. این است که مجموعا به نظر می رسد که محور بحث باید روایت حماد بن عیسی واقع شود. و به نظر می رسد که اینکه ما بخواهیم با حمل بر استحباب کردن این روایات را جمع بینشان کنیم نه، این جمع عرفی بین این روایات نیست روایات خیلی ظهور در اختصاص دارد و اینکه حمل کنیم بر استحباب و با حمل بر استحباب حل کردن مشکلی را حل نمیکند. به خصوص اینکه مرحوم صاحب جواهر هم اشاره می کنند ایشان می فرمایند که ظاهر این روایات این است که حتی در جایی که در ورثه صغیری هم وجود داشته باشد و در آن صورت هم مال ولد اکبر هست. صغیر یا مجنونی در میان ورثه دیگر وجود داشته باشد. حالا اگر صغیر و مجنون نبودند ما می گفتیم چون اهمیتی نداشت یک امر مستحبی است یک جایی دو تا را گفته اند یک جا آن دو تا را گفته اند یکجا چیز دیگری گفته اند امثال اینها خب چون مستحب است که ورثه این امر را اختصاص بدهند ولی جایی که نه، بحث این است که قرار است حق ولد صغیر یا مجنون را چیز کنیم با این جور استحباب از اهمیت برخوردار است. اینها نباید دیگر روایات متعارض باشد یعنی آن عدم اهتمامی که در امور مستحب است که اختلاف را توجیه می کند آن در مستحباتی هست که یک حق شخصی که ذی حق هست مثل بچه و امثال اینها را نخواهد پامال کند و امثال اینها. این است که به نظر می رسد که بحث استحباب اینجا اصلا وجهی ندارد و ظاهرا واجب هست و مواردش را هم همین جوری که عرض کردم مصحف خاتم کسوه یا ثیاب جلد حالا هر جور تعبیر کنیم و رحل کتب اینها هست. اما در مورد راحله آن چون بنا بر یک نقلی فقط در آن روایت هست و تازه آن هم با روایت های دیگر متعارض هست و امثال اینها راحله احتیاط استحبابی این است که حاج آقا در رساله شان دارند که احتیاط استحبابی در مورد راحله این است که مصالحه شود ولی حق ولد اکبر راحله نیست. خب این، این مطلب اما اینکه آیا بعضی نکات ریزه کاری هست که در بحث بعدی به آن اشاره می کنم.

در مورد سیف و سلاح هم عرض کردیم با توجه به روایاتی که بعضی سیف دارد بعضی هر دو را دارد با هم دیگر معارض جدی دارد جمع دارد. سیف را به معنایی که شامل سلاح هم می شود باید گرفت یا سیف را بگوییم از باب مثال است و سلاح را هم شامل می شود آن تعارض جدی بینشان نیست بنابراین سیف و سلاح هر دو را، سلاح هم باید اضافه کرد.

سوال: در روایت ربعی هست

پاسخ: نه در روایت ربعی نیست. سیف را یک معنای عام تری می گیریم که سلاح را هم بگیرد. بله سیف هست.

گاهی اوقات سیف را یک معنای عام می گرفتند سلاح را شامل می شد گاهی اوقات در مقابل سلاح که قرار گیرد سیف خصوص شمشیر مراد باشد. به قرینه آن روایات گاهی اوقات سیف به معنای عام خودش به کار می رود از باب مثال بگویید یا از باب مثال هر جور تعبیر کنید هر دو جورش را می شود تعبیر کرد. مشکل آنها جمع عرفی دارد. روایتی که خصوص سیف را گفته است و روایتی که أو سلاح را عطف به او کرده است آنها جمع عرفی دارد آنها مشکلی نیست. مشکل روایت های حاصره بود که آنها با هم دیگر اینجوری عرض کردیم معارض هستند.

اما درع، درع جزو سلاح نیست درع وسیله، سلاح آن چیزی است که وسیله حمله است نه وسیله محافظت اینکه سیف را هم به معنایی بگیریم که همه وسایل محافظتی را هم شامل شود خیلی وجه قابل توجهی برایش نیست. به معنای اینکه مثلا کلاه خود را هم شامل شود و امثال اینها نه وجهی ندارد و درع هم به خصوص با توجه به اینکه، نه به خصوص هم ندارد.

سوال:...

پاسخ: نه در مورد درع فقط در روایت حریز وارد شده است و یکی از دو نقل روایت ربعی و آن عرض کردیم به جهت تعارض با روایت های ربعی به نقل حماد بن عیسی آن را باید کنار گذاشت. به خصوص با توجه به نکته ای که قبلا هم اشاره کردم که روایت ربعی که نقل ابن ابی عمیر باشد ذاتا با توجه به اینکه ابن ابی عمیر از حافظه اش نقل می کرده است آن چنان از قوتی برخوردار نیست. این هم نکته ای است که باعث می شود که ما روایت ربعی که حماد بن عیسی نقل می کند آن روایت را نقل کنیم. و این نکته را هم ضمیمه کنم من احتمال زیاد می دهم که ابن ابی عمیر که روایت ربعی را آورده است اشتباه کرده است روایت ربعی را با روای حریز. روایتی که چون به نقل ابن ابی عمیر که از ربعی نقل می کند دقیقا نقل همان روایت حریز است. عینا همان چهار چیزی است که در روایت حریز وارد شده است و ربعی و حریز این دو تا معطوف به هم در بعضی از روایت ها وارد شده اند. من آدرس هایش را هم اینجا یادداشت کرده ام. محاسن جلد 1 صفحه 272 حدیث 371. تهذیب جلد 3 صفحه 7 حدیث 18. حریز و ربعی. حریز و ربعی با هم رفیق بودند با هم دیگر گاهی اوقات در مشایخ مشترک هستند. ابن ابی عمیر هر دو اینها حریز و ربعی چون رفیق بودند گاهی اوقات قاطی شده است نقلیاتی که وجود دارد. بنابراین به نظرم نقل روایت ربعی نقل اصیلش همان روایتی است که حماد نقل میکند. یعنی آن نقل اصیل روایت ربعی، نقلی است که حماد نقل می کند. ابن ابی عمیر اشتباه به حافظه اعتماد کرده است و بین روایت ربعی و روایت حریز خلط کرده است. در واقع آن که دارد نقل می کند نقل روایت حریز هست که،

سوال:...

پاسخ: از حریز روایت ندارد به توسط حماد نقل می کند مستقیم معمولا نقل نمی کند. عمدتا چون این دو با هم دیگر رفیق بوده اند روایتش مشابهین را از طریق حماد عن حریز خود ابن ابی عمیر هم نقل می کرده است قاطی کرده است بین نقلی که از طریق حریز ولو به توسط حماد داشته است با نقلی که مستقیما از ربعی دارد. علی ای تقدیر حالا این جزو مؤیدات هست خیلی روی این اصرار نداریم که این را اثبات کنیم. اثبات بشود یا نشود خیلی در بحث ما دخالت ندارد. اینها در مورد اینکه روایت حریز یقین آور نیست و روایت ربعی به نقل ابن ابی عمیر یقین آور نیست مفید است. می خواهم بگویم روایت حریز یقین آور نیست ولی روایت حماد عن ربعی تمام قطعاتش مؤید به روایت های دیگر است و آن قطع آور است. خب این نتیجه این بحث اول. بحث دومی که اینجا ما داریم

سوال: فتوای مشهور این شد که کتب و رحل هم داخل شد؟

پاسخ: کتب و رحل و سلاح داخل شد.

سوال:...

پاسخ: ولو به جهت چیز قطعیت داشته باشد اشکالی ندارد. ولو به جهت روایت های دیگر این روایت را قطعی میکند. همین مقدار کافی است که ما این روایت قطعی الصدور می شود. این مضمون در واقع قطعی می شود

سوال: آخرش باید به قدر متیقن اخذ کنیم..

پاسخ: قطعی الصدور است. بحث ترجیح است.

سوال: قدر متیقن مؤید ... چون جهت قطعی الصدورش روایت دیگر شد...

پاسخ: یکی است از آن جهت می خواهید بگویید که تفاوت ندارد کسوه یا ثیاب الجلد یکی است

سوال:...

پاسخ: بله در همه انها هست.

پس بنابراین نتیجه بحث این است که ما روایت حماد بن عیسی عن ربعی را محور نظر خودمان قرار می دهیم. این نتیجه این بحث تا اینجا. یک بحث دیگری اینجا مطرح است آن این است که آیا حبوه مجانی است یا بالقیمه است. مرحوم سید مرتضی ایشان حبوه را بالقیمه می دانند. و عرض کردم ظاهر ابی الصلاح حلبی و هم چنین صریح ابن جنید و صریح علامه در مختلف و جواهر الفرائض نصیریه خواجه طوسی کسانی هستند که قائل به قیمت هستند اگر اشتباه نقل نکردم قاطی نکرده باشم با آن یکی. نه آن مال استحباب است نه مال بالقیمه. فرائض نصیریه مال استحباب است. سید مرتضی ابن جنید ابن زهره در غنیه علامه در مختلف. ابی الصلاح حلبی هم نیست آنها را هم اشتباه کردم. کسانی که احتساب به قیمت دارند سید مرتضی، ابن جنید، ابن زهره و علامه در مختلف. اینها فتوای به احتساب به قیمت می دهند. خب وجه کلام سید مرتضی، سید مرتضی می فرماید که چون روایاتی که وارد شده است صریح در این نیست که صریح در احتساب مجانی نیست و ما می خواهیم عموم کتاب را به وسیله این روایات کنار بگذاریم ما باید با روایت های صریح عموم کتاب را کنار بگذاریم بنابراین ما حمل می کنیم احتساب را با احتساب بالقیمه تا تخصیص کتاب کمتر اتفاق بیفتد. یعنی کتاب می گوید که تمام اموال بین ورثه تقسیم می شود. حتی مقدار حبوه. حتی مقدار حبوه هم این روایت حبوه اطلاق دارد ظاهرش اطلاق دارد می گوید چه قیمتش را بدهید ولد اکبر حبوه را می برد چه قیمتش را ندهید. خب این اطلاق ما حمل می کنیم به اینکه در صورت دادن قیمت می توانیم این باعث می شود که مقدار تخصیصی که کتاب پیدا کند کمتر شود. ب این بیان ایشان. این بیان مبتنی بر این هست که ما فقط با نصوصات کتاب را بتوانیم تخصیص بزنیم. و با ظواهر روایات قطعی نتوانیم کتاب را تخصیص بزنیم. ولی این وجه درست نیست. نه با ظواهر روایات هم می شود کتاب را تخصیص زد مانعی ندارد.

سوال:...

پاسخ: می خواهند بگویند که ولو ظاهرش قطعی نیست ولی ما فقط با نص می توانیم ظاهر کتاب را کنار بگذاریم. نه با ظاهر روایت های قطعی الصدور حالا اینکه خود سید مرتضی هم قبول دارد که روایت هایی که در اصل حبوه وارد شده است به علت تکرری که دارند قطعی الصدور است چون در بحث تخصیص کتاب یک بحث تخصیص به خبر واحد است که خب مورد بحث است که آیا با خبر واحد می شود کتاب را تخصیص زد یا خیر. در اینکه با خبر متواتر کتاب را می شود تخصیص زد بحثی نیست. باید علی القاعده کلام سید را اینجور حمل کرد، البته این تقریبی که من عرض می کنم به این صراحت در کلام سید مرتضی نیست. سید مرتضی می گوید که در این روایات تصریحی به این معنا نیست که بدون قیمت نباشد. این است که ما حمل می کنیم به احتساب قیمت تا ظواهر کتاب را چیز کنیم. بعید می دانم که سید مرتضی بخواهد ظهور این روایات را در اطلاق انکار کند. چون یک وقت این ظهور ندارد خب آن یک حرفی که ظاهر کلام مرحوم نراقی در مستند این است که ظهور، از متأخرین هم حالا این را عرض کنم نراقی در مستند هم قائل به احتساب در قیمت است. ایشان اصلا ظهور روایات را در این معنا انکار می کند. احتساب که حتما باید مجانا باشد. ولی بعید می دانم من تقریب یک قدری فنی تر و قابل بحث تری را برای کلام مرحوم سید عرض کردم. این به نظر می رسد که یک تعبیری آقایان دارند به طور کلی، می گویند باید به اطلاق مخصص تمسک کرد. نه به اطلاق مخصَص. مرحوم سید مرتضی این قاعده را علی القاعده قبول دارد ولی می گوید که جایی که مخصَّص ما کتاب باشد به اطلاق مخصص کأنه نباید تمسک کرد. ولی به نظر می رسد وجهی برای این تقریب نداشته باشد ظاهر این روایات این مطلب هست حالا یک مکمل هایی اینجا وجود دارد من یک تقریب های دیگری می خواهم برای کلمات این آقایان ذکر کنم در بحث سابق ما هم دخالت دارد آن تقریب را انشاءالله پس فردا عرض خواهیم کرد. فردا ظاهرا اینجا تجمع هست و ساعت درس ما طبیعتا درس ما تعطیل خواهد بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد